

پسا توسعه گرایی و بازنمایی های انتقادی از گفتمان توسعه؛ رویکردی مردمی

دکتر حمید احمدی^۱، آرش بیدالله خانی^۲

چکیده

نقد پایه های ایدئولوژیک - هژمونیک توسعه بر مبنای مدرنیسم و رویکردهای آن، باعث شکل گیری جریانی تحلیلی و ضد توسعه شد، که از آن به عنوان پسا توسعه نام برده می شود. در چند دهه اخیر جهت دهی سیاسی و اقتصادی به توسعه همراه با رویکرد نخبه گرایانه آن، باعث شکل گیری گفتمان پسا توسعه شده است. گفتمان پسا توسعه در اشکال جدیدش با تاکید بر رویکرد اجتماعی و مردم گرایانه توسعه، پایه های فرهنگی، اقتصادی، فلسفی و سیاسی توسعه را به باد انتقاد گرفته و در ضدیت با آن به مثابه یک استحاله فرهنگی، نمودهایی از بازنمایی های اجتماعی و مردم گرایانه را برای توسعه به عنوان یک رویکرد برگزیده است. در واقع ساختار روابط ذاتی قدرت در بازنمایی های گفتمان توسعه مدرنیستی و رویکرد سیاسی و اقتصادی محض آن، گفتمان پسا توسعه را شکل داد. تاکید بیشتر بر جامعه مدنی و مشارکت توده در فرآیند توسعه از محورهای اساسی گفتمان پسا توسعه بوده است. مقاله زیر با تشریح گفتمان پساتوسعه، یکی از مهمترین رویکردهای آن را که امروزه از آن به عنوان توسعه مردمی یاد می شود، شرح می دهد. این رویکرد مبتنی بر تغییر جهت جامعه بر مبنای پنج محور اساسی است که گفتمان پسا توسعه آنها را بر مبنای جامعه و توده مردم و بر خلاف رویکردهای مدرنیستی و نخبه گرایانه غربی - شمالی که مبتنی بر روابط قدرت هژمونیک هستند، شکل داده است.

کلیدواژه ها: توسعه، پسا توسعه، مردمی، مشارکت، جامعه مدنی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۲/۱۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۳/۲۰

مقدمه

از ابتدای شروع مفهوم توسعه، این کلمه بعدی کثرت گرایانه و چند وجهی داشته است. همزمان با غربی سازی توسعه و فرآیند انتقال این مفهوم به صورت خطی و تک بعدی به سمت کشورهای جنوب، انتقاد و حمله به مفهوم شمالی بودن توسعه و ابعاد آن، سرعت گرفت. به نظر بعضی از اندیشمندان علوم اجتماعی مناسبات عصر توسعه آغازی داشته است و باید پایانی را نیز برای آن در نظر بگیریم. با افزایش انتقادات به مفروضات فلسفی، فرهنگی، اجتماعی مدرنیسم که پایه الگوهای توسعه به مفهوم مدرن آن بود، در توصیف شرایط حاضر از مفاهیمی نظیر پایان توسعه، ضد توسعه یا رویکرد گفتمانی پسا توسعه در رد مفروضات نظریه توسعه و نوسازی استفاده شد. بر همین اساس الگوها و مبانی توسعه بر اساس مدرنیسم نیز به باد انتقاد گرفته شد. پسا توسعه گرایی مبتنی بر جلوه هایی از پست مدرنیسم، مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، توسعه دیگر و توسعه پایدار است. نظریه پسا توسعه (همچنین پس از توسعه و ضد توسعه) بر این امر تاکید می کند که کل مفهوم و عمل توسعه بازتابی از هژمونی شمال- غربی برای بقیه کشورهای جهان است که در دایره شمال- غربی جای نمیگیرند. اندیشه پسا توسعه در دهه ۸۰ و بعد از مطرح شدن انتقادات مختلف در برابر نظریه های و طرحهای توسعه ای بوجود آمد. بر همین اساس مقاله حاضر با شرح مفهوم پسا توسعه گرایی بر اساس نقدهای آن به توسعه، به بررسی این مکتب فکری می پردازد و مهمترین رویکرد مورد توافق این گروه برای توسعه را بر اساس پنج محور اصلی آن شرح می دهد

پسا توسعه؛ مفهوم شناسی رویکردهای انتقادی

به موازات بحث در این باره که چگونه می توان به «توسعه» دست یافت، از دهه ۱۹۸۰، مفهوم «پسا توسعه» مطرح شد. اندیشه انتقادی پسا توسعه به عنوان یک گفتمان، نظریه توسعه مدرنیستی را به عنوان یک تئوری آکادمیک با کارویژه های پنهان سیاسی و اقتصادی نقد میکرد. در واقع مفهوم و تعریف مکتب پسا توسعه بر اساس انتقادات و ضدیت آن با گفتمان توسعه مدرنیستی شکل می گیرد و انتقاد و ضدیت با توسعه مدرنیستی دال مرکزی اندیشمندان مکتب پسا توسعه است (Sachs, 1992:23).

بر اساس نظر مکتب پسا توسعه گرایی، ماهیت آکادمیکی، سیاسی و اقتصادی نظریات توسعه بر یک مبنای سیاسی و ایدئولوژیک بنا گذاشته شده است و در نتیجه تنها با شرایط اجتماعی جامعه ای خاص مرتبط است. ساخت اجتماعی و ایدئولوژیک فرآیند توسعه باعث شده تا گفتمان پسا توسعه، نظریه مدرنیستی توسعه را منعکس کننده الگوی هژمونی غرب و هدایت کننده پروژه غربی سازی دنیا بداند. توسعه به عنوان یک ایدئولوژی و یک چشم اندازه اجتماعی ریشه در آرمانهای نوسازی دارد که کشورهای جهان را به پیروی و تقلید از مدل جهانی اقتصاد و جامعه غربی تشویق می کند (Rahnema and Bawtree, 1997:46-4). نفوذ غرب در جهان، گفتمان توسعه با روابط نابرابر قدرت بین غرب و بقیه جهان، دانش غربی توسعه و سیر خطی پیشرفت روبه جلو با هدایت غرب برای بقیه جهان از مفروضات رویکرد مدرنیستی توسعه بوده است. تحت تاثیر ایوان ایلچ و دیگر منتقدان استعمار گرایی و پسا استعمار گرایی، تعدادی از نظریه پردازان توسعه مانند آرتور اسکوبار و گوستاو استوا معنای مدرن توسعه را به چالش کشیدند. آنها تاکید می کردند، که توسعه در گفتمان استعماری قبلی شمال را به عنوان پیشرفته، مترقی و کشورهای جنوب را به عنوان عقب مانده، بدوی و به سمت انحطاط نشان می داد (Escobar, 1995:91). آنها اشاره می کنند که ادعای نظریه پردازان توسعه این است که شیوه جدید تفکر درباره توسعه با سخنرانی هری ترومن رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۴۹ شروع شد. او در آن زمان گفت: "شیوه قدیمی امپریالیسم و استثمار خارجی برای سود، هیچ جایی در برنامه های ما ندارد. آنچه که ما در ذهن خود مجسم می کنیم یک برنامه توسعه بر اساس مفاهیم عادلانه دموکراتیک است." در حالی که ادعای نظریه پردازان توسعه این بود که با این سخنان دوران توسعه جدید شروع شده است، نظریه پردازان پسا توسعه، نشان دادند که این مفهوم توسعه به هیچ عنوان جدید نبوده است. با توجه به تغییر استراتژی آمریکا، آنها بر این نکته اذعان کردند که با توجه به اینکه دو سوم دنیا بر اساس تعریف جدید (سازمان ملل که تعریف آمریکایی از توسعه را مد نظر قرار داده بود) در حالت توسعه نیافتگی سر می

کردند و برای فرار از عقب ماندگی باید راه چاره ای برای خود می یافتند، تنها راه نجات را نیز باید در خارج از فرهنگ خود و بر اساس تعریف جدید آمریکایی - غربی سازمانهای بین المللی می یافتند و آن همکاری عادلانه با کشورهای غربی و آمریکا بود. توسعه با توجه به نظر این منتقدان، حسن تعبیری برای هژمونی آمریکا و متحدانش پس از جنگ بود و اساس آن نیز باید بر اساس برنامه های توسعه ایالات متحده و متحدان اروپایی و غربی آن جلو میرفت (Ibid:112).

بنیادهای تئوری پسا توسعه گرایی توسط جمعی از محققان توسعه از جمله، اسکوبار، استوا، مجید رهنما ، ساکس ، لاتوشه ، ریست و سابلی بوجود آمد. یکی از شناخته شده ترین طرفداران رهیافت پسا توسعه آرتورو اسکوبار است که از مطالعه موردی کلمبیا برای بحث درباره جریان توسعه استفاده می کند. او «توسعه» را به معنای رهیافت به شدت تکنوکراتیک اتخاذ شده از سوی بانک جهانی، حکومت ایالات متحده و دیگر موسسات شمالی در دوره پس از جنگ جهانی دوم می داند. مدعای او این است که پیش از آنکه «بیرونی ها» به کلمبیا بیایند، چیزهایی مانند «فقر» نبودند و در نتیجه نیازی به «توسعه» نبود. در حالی که بیشتر مردم آن چه که به عنوان امید به زندگی پایین تعریف شده است، داشتند، کودکان زیادی دسترسی به آموزش رسمی نداشتند و خانه ها فاقد آب و برق بودند، این عوامل معمولاً به عنوان مساله تلقی نمی شدند. بحث اسکوبار این است که با اعمال هنجارها و انتظارات بیرونی بر جامعه و اقتصاد کلمبیا، کشور به عنوان «فاقد توسعه» تعبیر شد. این فقدان تنها با پذیرش اشکال شمالی «توسعه»؛ و از این رو گونه های متعدد مداخله در شکل کمک و یاری فنی، می توانست مورد ملاحظه قرار گیرد (Escobar, 1995:93). آن چه که اسکوبار و دیگر پسا توسعه گرایان از آن بحث می کنند این است که جریان توسعه آن طور که کشورهای جنوبی تجربه اش کرده اند بر پایه مفروضات اروپامدارانه بوده است. «توسعه» به زیر سلطه درآمدن نواحی بزرگی از جنوب به نظام اقتصادی-سیاسی تحت تسلط شمال کمک کرده است که خود سبب شده تا فرهنگ های بومی تخریب شوند، پایداری محیط های طبیعی تهدید شده و احساس حقارت میان مردمان جنوب بوجود آید (Rist, 2003:35). نظریه پردازان پساتوسعه بر اهمیت گفتمان توسعه تاکید می ورزند. یعنی شیوه ای که «توسعه» تعریف شده و مورد بحث قرار می گیرد. به جای بی طرف بودن، این نظریه پردازان از این بحث می کنند که فهم های «توسعه» روابط قدرت جاری را بازتاب می دهند و برخی ایده های «توسعه» را قادر می سازند تا به عنوان «درست» نشان داده شوند، در حالی که دیگر ایده ها کنار گذاشته شوند (Ziai, 2007:78). اعضای اصلی مکتب پسا توسعه استدلال می کنند که توسعه همیشه ناعادلانه بوده، هرگز کارکرد صحیحی نداشته و در این زمینه به وضوح شکست خورده است. به گفته ولفانگ ساکس، یکی از اعضای برجسته مکتب پسا توسعه، ایده توسعه همیشه ثابت است و حرکت نمی کند و درجا می زند و درست به مانند ساختارهای روانی انسانی و غیر انسانی، زمان برای بی مصرف شدن آن کافی است (Sachs, 1992:23-24). نظریه پردازان پسا توسعه اشاره می کنند که چگونه مفهوم توسعه در سلسله مراتب کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته، باعث می شود که کشورهای بی ثباتی که عنوان پیشرفته تر دارند در یک سلسله مراتب فوقانی و تحطانی، نیاز کشورهای در حال توسعه را به سوی خود جلب می کنند تا کشورهای توسعه یافته به آنها کمک کنند. نظریه پردازان این مکتب تاکید می کنند که گفتمان توسعه اغلب قوم مدارانه (اروپا محور) جهان شمول و بر اساس مدلهای غربی - صنعتی است و با توجه به منابع محدود دنیا، بر این امر تاکید می کند که راه درست راه غرب است، و استفاده از زمینه های محلی، فرهنگی و تاریخی مردم باعث می شود تا آنها در جهل مفرط توسعه نیافتگی و بی ثباتی باقی بمانند (Willis, 2005:111). اساس کار نظریه پردازان پسا توسعه ترویج کثرت گرایی در ایده های مربوط به توسعه است و در واقع آنها تاکید می کنند که مکتب توسعه، توسعه را در خود توسعه می بیند، اما آنها توسعه را در جنبه همگانی و مردمی آن می بینند یعنی جنبه بیرونی آن (Shaffer, 2012:1771).

از جمله نقاط شروع و مفروضات اساسی اندیشه پسا توسعه، این است که طبقه متوسط، سبک زندگی غربی و همه مشتقات آن از جمله (خانواده هسته ای، مصرف انبوه، زندگی در حومه شهر، فضای گسترده خصوصی و...) نه واقعگرایانه است و نه یک هدف

مطلوب برای اکثریت جمعیت جهان. در این بعد، معنای توسعه به عنوان نیاز به فقدان، نابودی عمدی فرهنگ بومی یا دیگر حالات روانی، سازگاری با محیط زیست غنی و دیگر روشهای زندگی پر بار است که توسعه برای رسیدن به سبک غربی تبلیغ می کند. به عنوان یک نتیجه، راههای زندگی رضایت بخش برای بشر که قبلا برای دستیابش تلاش می کرد در گفتمان توسعه تبدیل به مفهوم کارایی می شود که این به این دلیل است که مردم باید با درک تغییرات توسعه، کارایی را جایگزین زندگی رضایت بخشی بکنند که قبلا بر اساس درک خودشان از زندگی را دنبال می کردند. توسعه به عنوان مجموعه ای از دانش، مداخلات و جهان بینی (در کوتاه مدت گفتمان) که همچنین در قدرت نیز دیده می شود، تبدیل به مداخله، و سپس قانون و حکومت می شود (Pieterse, 2000: 181-182).

پسا توسعه گراها، با نقد مسیر خطی توسعه بر اساس گفتمان توسعه، خواستار تنوع بخشیدن به چشم اندازه و اولویتهای فرهنگی هستند. به عنوان مثال، سیاست تعریف و رفع نیازها در اندیشه توسعه، ریشه ای عمیق در مفهوم نمایندگی یا وکالت دارد. بر این اساس مفهوم توسعه، با پوشاندن بازی روابط قدرت، منافع سازمانها و کارشناسان توسعه (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و...) و با مطرح کردن اولویتهای توسعه، منافع توده مردم و صداهاى متفاوت را برای بیان کردن نگرانی های توسعه از فرآیند توسعه حذف می کند. رویکرد پسا توسعه تلاش می کند تا بر نابرابری ساختاری گفتمان توسعه نخبه گرایانه غلبه کند (Frangie, 2011: 1187). و با باز کردن فضای گفتگو برای مردم غیر غربی و عادی که نگرانی های فراوانی در مورد آینده پیشرفت خودشان و جامعه دارند، نظرات آنان را ترویج کند. از همه مهمتر پسا توسعه گرایان به مفروضات مکتب توسعه در مورد استانداردهای پیشرفت حمله می کنند و میگویند معیارهای پیشرفت چگونه است و کلید توسعه دست چه کسی است و چگونه ممکن است سیاستهای استاندارد پیشرفت اجرا شود. جدول زیر مبانی تفاوت مفهوم توسعه و پسا توسعه را نشان می دهد.

جدول شماره ۱: مبانی تفاوت مفهوم توسعه و پسا توسعه

پسا توسعه	توسعه	مبنای تفاوت
بر پایه تغییر در فرهنگ و انسانی کردن توسعه	بر پایه تولید و تغییر در طبیعت	تعریف
توسعه انسان	توسعه اشیا	شکل غال
فرا کمیایی	کمیایی	منطق و الگو
فرا مادی و جمعی	مادی و فردی	ارزشها و روابط
غیر مدرن، غیر غربی، درون زا	مدرن برون زا و غربی	الگوها
فرهنگی و مدنی	فنی	نظم و عقلانیت
زنان، جوانان، افراد بومی	کارفرمایان، کارگران، مردان	کارگزاران تغییر
از پایین به بالا	از بالا به پایین	تحول
مردم عادی	طبقات	منابع تغییر توسعه ای
فرهنگی و انسانی کردن توسعه	اقتصاد و رشد به مثابه همه چیز	دال مرکزی
سازمانهای غیر دولتی (NGO) و جامعه مدنی	دولتها و شرکتهای سرمایه ای چند ملیتی در عصر نئولیبرالی	متولی توسعه

به طور کلی مفروضات مفهومی و کاربردی مورد انتقاد پسا توسعه گرایان از این قرار است: توسعه مفهومی به شدت مورد مجادله است.

سازمان های بین المللی اغلب سنجه های اقتصادی مانند تولید ناخالص ملی سرانه را برای ارزیابی توسعه به کار می گیرند. سنجه های سطح ملی نابرابری های مهم مکانی و اجتماعی را پنهان می کنند. امروزه با وجود استعمارزدایی گسترده، در نظر گرفتن نقش استعمارگری در فهم توسعه مهم است. توسعه به عنوان یک جریان محدود به آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و کارائیب نمی شود. توسعه را می توان به عنوان ایده اروپامدارانه ای که به بقیه جهان تحمیل شده فهمید.

رویکرد جایگزین توسعه در مکتب پسا توسعه گرایی

در حالی که مکتب پسا توسعه نقدهای فراوانی را به گفتمان توسعه وارد می کند، روشهای جایگزینی را نیز برای تغییر مثبت ارائه می دهد. این مکتب با ترسیم یک چشم انداز خاص بر اساس حذف بخشهایی از گفتمان توسعه از جمله، مدرنیته، مرکزیت سیاست، تاثیرات فرهنگی و اقتصادی غرب، اقتصاد بازاری و جوامع اقتدارگرا و استبدادی، تغییرات راهبردی را پیشنهاد می کند (Simon, 2005:327). در آثار اسکوبار ویژگیهای مشترک اندیشه پسا توسعه مشخص شده است. به گفته او مکتب پسا توسعه علاقه مند به جستجو برای راههای جایگزین برای توسعه بر اساس فرهنگ و دانش محلی است و موضعی انتقادی نسبت به ثبات گفتمانهای عملی توسعه دارد و از ایده محلی گرایی دفاع و آن را ترویج می کند. علاوه بر این از جنبشهای مردمی کثرت گرا نیز حمایت می کند. اسکوبار استدلال می کند، که جنبشهای مردمی، محلی - کثرت گرا هستند و به سیاستهای سازمان یافته و نهادهای توسعه ای و ثبات آنها بی اعتمادند. تفکر پسا توسعه با الهام و وام گیری از جوامع بومی، سبک زندگی باصرفه را انتخاب می کند و از شیوه زندگی و تفکر مادی گرایانه گفتمان توسعه انتقادهای تندی می کند. علاوه بر این نظریه پردازان مکتب پسا توسعه گرایی از تغییرات ساختاری حمایت می کنند. به گفته اسکوبار پایه های اساسی اقتصاد باید حول محور انسجام و همبستگی مشترک و متقابل شکل گیرد، سیاست باید با تمرکز بر دموکراسی مستقیم انجام شود و سیستمهای دانش باید عرفی - سنتی یا ترکیبی از عرفی و مدرن باشند (Escobar, 1995:102-108). به طور کلی پسا توسعه گران از جمله معیاد رهنما استدلال می کنند که شیوه های گفتمان توسعه برای توسعه جوامع انسانی غیر مخرب و غیر انسانی هستند و رویکردهای پسا توسعه ای می تواند، اشکال جدیدی از همبستگی توسعه محور را بر اساس انسانیت جایگزین کند و تغییر را برای مردم به ارمغان بیاورد. اساس مکتب پسا توسعه را می توان بر اساس این دیدگاه به راحتی مشخص کرد که مردم خوب همه جا با هم فکر و سپس کار

میکنند (Rahnema and Bawtree, 1997:245). به طور کلی مکتب پسا توسعه بر خلاف الگوهای ساختار گرایانه و دولت محور که از بالا به پایین هستند، رهیافتی از پایین به بالا و مردمی می باشند. بر همین اساس در بخش بعدی رویکرد توسعه مردمی یا مردم گرا را که مهمترین مبنای گفتمان پسا توسعه است، بر اساس ویژگی های مردم گرایانه و پایین به بالای تفکر پسا توسعه ای شرح می دهیم.

توسعه مردمی، مبانی و اصول

توسعه مردمی یکی از محورهای اساسی اخیر در مباحث توسعه و گفتمان پسا توسعه بوده است. این رویکرد با محور قرار دادن، مردم و سازمانهای غیر دولتی، توسعه را از پایین به بالا و از درون جامعه به پیش می برد. همانطور که در بخش قبلی هم بیان شد، محلی گرایی، سازمانهای غیر دولتی و مردم محلی از جمله مهمترین متغیرهای توسعه مردمی هستند. تاکید بر استقلال در توانایی تصمیم گیری جوامع محلی، دموکراسی مستقیم و خودکفایی اقتصادی در عین وابستگی اقتصادی از موارد مورد تاکید توسعه مردمی است. در این رویکرد دولت، برخی از سازمانهای غیر دولتی مردم محور و نهادهای غیر دولتی و NGO ها را توانمند سازی میکند تا عهده دار به پیش بردن توسعه در زمینه های مختلف محلی و منطقه ای شوند. تعامل با مردم محلی از طریق بعضی از فرستادگان دولتی مثل مهندسان، کشاورزان، اقتصاد دانان و... بر اساس یک پویایی متقابل و توانمند کردن آنها نیز از دیگر محورهای توسعه مردمی است (Seyfang and Smith, 2007:585). در این بین رفع تبعیض ها و کاهش نابرابری ها و همچنین کاهش افراد فقیر و توانمند سازی آنها از جمله اهداف اساسی توسعه مردم گرا و بنیادهای نظری آن یعنی تفکر پسا توسعه است. در رویکرد توسعه مردم گرا که بر اساس مبانی تفکر پسا توسعه ای بنیان نهاده شده، اصلاحات اساسی در مبانی توسعه جامعه لازم است تا ضمن توانمند سازی پایه های اساسی توسعه مردمی در جامعه، جهت توسعه نیز از رویکرد یک طرفه بالا به پایین در گفتمان توسعه به رویکرد دوطرفه و متقابل پایین به بالا و بالا به پایین تغییر کند (Kleymeyer, 1994:69). با توجه به این، وجه مشترک همه نظریه پردازان پسا توسعه برای همه گیر شدن توسعه مردمی، پنج متغیر اساسی برای توسعه است تا بر این اساس توسعه مردمی فراگیر شود. این پنج اصل که مبانی اصلی توسعه مردمی را تشکیل می دهند، عبارتند از: نیاز های اساسی که بر مبنای نیاز مردم و نه دولت انتخاب شده، تمرکز زدایی که بر اساس گفتمان مردمی و مدل توسعه بومی و انتقال وظایف از دولت به مردم بیان شده، تاکید و اهمیت نقش سازمانهای غیر دولتی، مشارکت و توانمند سازی مردمی و اهمیت نقش جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی هستند که اساسی ترین پایه های توسعه مردمی را تشکیل می دهند. وجود همه یا بعضی از این عوامل برای فراگیر شدن توسعه مردم گرا ضروری است. هر چند باید این نکته را ذکر کرد که ورود به فرآیند توسعه مردمی بر اساس مبانی و اصول حداقلی آن می تواند در آینده منجر به این شود که نتایج خروجی توسعه مردمی رشد پایه ها و اصول بنیادی خودش در جامعه باشد. شکل زیر مبانی و اصول توسعه مردمی را نشان می دهد.



مدل ۱: متغیرهای توسعه مردم گرا

در زیر به توضیح این پنج متغیر توسعه خواهیم پرداخت.

۱- نیازهای اساسی:

در طی دهه ۱۹۷۰ به طور روزافزون محدودیت توفیق رهیافت های بالا- پایین ، برای کاهش میزان فقر در بخش های بزرگی از جهان، مورد تصدیق قرار می گرفت. منافع توسعه اقتصادی به جای «رخنه به پایین» برای کمک به فقرا، بیشتر نصیب کشورها و گروههای ثروتمندتر شده بود (Hettne, 1995). در نتیجه این نکته که چگونه توسعه برحسب بهبود استانداردها و کیفیت زندگی بدست آمده است، مورد بازاندیشی قرار گرفت.

مفهوم «نیازهای اساسی» در بین سازمان های بین المللی بویژه سازمان بین المللی کار (ایلو) و بانک جهانی تحت ریاست رابرت مک نامارا رواج یافت. در چارچوب این رهیافت، محور توجه سیاست های توسعه به جای آنکه به سیاست های کلان معطوف باشد که قرار بود به شکلی غیر مستقیم به فقرا کمک کنند، بطور مستقیم به فقیرترین مردمان در جامعه معطوف شده بود. این رهیافت با عنوان رهیافت نیازهای اساسی شناخته شد. در کنفرانس جهانی کار که در ۱۹۷۶ از سوی سازمان بین المللی کار برگزار شد ماهیت «نیازهای اساسی» تشریح شد. این نیازهای اساسی نه تنها شامل ضروریات مادی زندگی می شد بلکه همچنین دسترسی به خدمات، اشتغال و تصمیم گیری تامین پایه ای واقعی در برای مشارکت را هم در برمی گرفت. لیز مدعی است که حرکت به سوی نیازهای اساسی تحت تاثیر نظریه های وابستگی بود، موضوعی که هیچگاه سازمان بین المللی کار آن را تصدیق نکرد.

از چشم انداز سیاست گذاری این رهیافت طرفدار توجه به توسعه کشاورزی و حمایت از بخش غیر رسمی شهری شامل پژوهش بیشتر بر روی تکنیک های تولیدی کار طلب بود که مناسب فعالیت های کوچک مقیاس بودند. همچنین رهیافت نیازهای اساسی به این نیاز داشت که ارائه خدمات عمومی برای تامین نیازهای فقرا گسترش یافته و توسعه پیدا کند. هانت (۱۹۸۹) نیز تاکید می کند

بیشتر طرفداران «نیازهای اساسی» خواهان پایان پروژه نوسازی نبودند، بلکه می گفتند باید توجه بیشتری به فعالیت های با مقیاس کوچکتر و بخش های فقیرتر جامعه به موازات ادامه سرمایه گذاری در زیرساخت های بزرگ مقیاس، صورت پذیرد. تامین نیازهای فقرا نه تنها به کاهش سطوح فقر کمک خواهد کرد بلکه همچنین آموزش و سطوح مهارت مردم همراه با احتمال مشارکت در رشد اقتصادی بیشتر را بهبود خواهد بخشید (Hunt, 1989:55). علاوه بر این هرگاه فقرا دارا شوند توانایی خرید کالاها و خدمات بیشتر را پیدا می کنند که خود افزایش تقاضا برای کارخانجات داخلی را موجب می شود. با وجود حمایت فراگیر بسیاری از سازمان ها و دولت ها از چنین رهیافتی، انتقادات و مسائل اجرایی نسبت به آن وجود داشت. یکی از این انتقادات موضوع هزینه بود. بهبود خدمات عمومی نیازمند منابع مالی است و در موارد بسیاری دولت ها تمایل یا توانایی پرداخت چنین هزینه هایی را نداشتند. علاوه بر این رهیافت «نیازهای اساسی» با عطف توجه به تولید کشاورزی کوچک مقیاس و فعالیت های بخش غیر رسمی از نظر بسیاری افراد به عنوان ترمزی برای رشد اقتصادی سریع و تداوم گرفتاری کشورهای جنوب در تله تولید ابتدایی و ساخت محصولات با ارزش افزوده اندک، مطرح بود. مباحثاتی نیز در این زمینه وجود داشت که بهبود در نیازهای اساسی چگونه می خواهد ارزیابی شود. فریدمن این نکته را تشریح می کند که چگونه رهیافت نیازهای اساسی می تواند برای رهیافت ها و سیاست های توسعه پیشین، بویژه با عطف توجه به مشارکت توده مردم و تویع مجدد ثروت، جانشینی واقعی باشد. هرچند او تاکید می کند که در اصل اجرای این رهیافت بسیار دیوان سالارانه بود و بر تولید تمرکز داشت. از این رو در دهه ۱۹۸۰ ایده «نیازهای اساسی» جذابیتش را از دست داده بود (Friedmann, 1992:76). بر همین اساس در توسعه مردمی دوباره نیازهای اساسی با تاکید بر نیازهای طبقه فقیر و مردم عادی جای خودش را باز کرده. یکی از متغیرهای اساسی دولتها برای توانمند سازی مردم رفع نیازهای اساسی آنها است. از دهه ۹۰ به این سو حتی کشورهایی که بودجه های انقباضی داشتند، با تعریف بودجه برای تامین نیازهای اساسی مردم، بخشهای دیگر را ازاد می گذاشتند تا مردم در آنجا خودشان فعالیت کنند و هزینه های دولت نیز کاهش پیدا کند. این یکی از اصلاحات اساسی برای همه گیر شدن توسعه مردمی بود.

۲- تمرکز زدایی:

فرآیند تمرکز زدایی، یکی از ویژگیهای اصلی سیاست گذاری در بیشتر کشورها هم در شمال و هم در جنوب بوده است. حتی در کشورهایی با نظام فدرالی مستقر که در آنها دولت های ایالتی فدرال همیشه قدرت گرفتن تصمیمات مهم را داشته اند، فرآیند تمرکز زدایی بیشتر اتفاق افتاده است. در چارچوب دستور کار نئولیبرال به تمرکز زدایی به عنوان شیوه ای برای کاهش کنترل دولت نگریسته می شود، هرچند در شماری موارد منظور صرفا انتقال سیاست گذاری از حکومت مرکزی به حکومت منطقه یا محلی است. با این وجود رهیافت پسا توسعه از تمرکز زدایی به شیوه گفتمانی توسعه و اقتصادهای نئولیبرال به شدت انتقاد می کند. آنها می گویند دولتهای نئولیبرال خود را ملزم به تمرکز زدایی می دانند، نه به این دلیل که واقعا اختیار فرآیند تصویب و اجرای مراحل توسعه را به حوزه های محلی انتقال دهند، بلکه به این دلیل است که بتوانند کنترل خود را بر مردم محلی از این طریق افزایش دهند و با نیروی کار ارزان قیمت و منابع آنها، جهت توسعه را به نفع دولت و سرمایه داران تغییر دهند. به هر روی پسا توسعه گرایان گسترش توسعه مردمی را منوط به تمرکز زدایی به معنای واقعی کلمه و دادن اختیارات بیشتر به مردم محلی می دانند (Willis, 2005:96). تمرکز زدایی به عنوان بخشی از انتقال اقتصاد تحت هدایت دولت به بازار در چین و اقتصادهای در حال انتقال به اجرا درآمده است. در چین بدنال انقلاب ۱۹۴۹ اقتصاد به واحدهای تولیدی بسیار کوچک مقیاس، از جماعت روستایی گرفته تا شرکت های دولتی بزرگ مقیاس تقسیم شد اما حکومت مرکزی قدرت نهایی را در زمینه تصمیم گیری در دست داشت. برای مثال در زمینه تامین خدمات، میزان هزینه های بهداشتی و آموزشی در مرکز تعیین می شد و منابع مالی در اختیار حکومت های استانی و محلی قرار می گرفت. این به آن معنا بود که مراقبت های درمانی برای اکثریت جمعیت، قابل دسترس و قابل تامین بود. تقریبا ۸۵ درصد از روستاهای چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ مراکز درمانی داشت که کارکنانش قادر به ارائه درمان های ابتدایی

بودند. آنها به «دکترهای پابرهنه» معروف بودند. هرچند بیماران باید برای معالجات درمانی هزینه می پرداختند اما معمولاً این هزینه ها جبران می شد. وضعیت های درمانی پیچیده به مراکز درمانی و بیمارستان های واقع در نواحی شهری بزرگ ارجاع می شدند (Li and Cao, 2011: 189-190). در حال حاضر حکومت های استانی و محلی به طور روزافزونی برای گردآوردن منابع مالی شان در زمینه تامین خدمات، به عنوان بخشی از فرآیند اصلاحات در چین، مسوولیت یافته اند. توجه به تمرکز زدایی هر چند مشکلاتی را نیز ایجاد می کند، اما با برنامه ریزی صحیح می توان تمرکز زدایی را به شیوه بوروکراتیک اجرا کرد و اولین گام در این زمینه انتقال وظایف اقتصادی دولت و تغییر جهت توسعه ای آن است (Willis, 2005: 96-97).

۳- نقش و اهمیت فزاینده سازمانهای غیر دولتی به عنوان راه حل توسعه:

کنار گذاشتن دولت مرکزی به عنوان یک بازیگر کلیدی در «توسعه»، همیشه مورد بحث بوده است. اما این موضوع بطور روزافزونی از دهه ۱۹۸۰ به این سو به چالش کشیده شده است. این رویداد با حرکت به سوی رهیافت های نئولیبرال تحت هدایت بازار در پیوند بوده است. همراه با واگذاری عناصر قدرت و تصمیم گیری به دولت محلی، چنان که در بخش پیش بیان شد، کناره گیری از رهیافت های بالا- پایین بویژه با رشد سازمان های غیر دولتی (یا سازمان های مردم نهاد) ارتباط داشته است.

کسانی با چشم اندازهای متفاوت، سازمان های مذکور را به عنوان علاج «مسائل توسعه» در نظر می گیرند. البته پیش از هر چیز درک شمار سازمان هایی که می تواند در چارچوب عنوان سازمانهای مردم نهاد موجود باشد، اهمیت دارد. این سازمانها براساس محورهای زیادی قابل تقسیم بندی هستند. برای مثال NGO ها می تواند بسیار کوچک باشند و تنها در یک ناحیه یا کشور فعالیت کنند. در آن سر طیف، سازمان های بسیار بزرگی نظیر اوکسفام و صندوق نجات کودکان قرار دارند که مقرشان کشورهای شمال است اما در سراسر جهان سازمان های شریک دارند. NGO های مختلف هم برحسب فلسفه کلی توسعه و یا به سبب انواع فعالیت هایی که به آنها مشغولند، رهیافت های مختلفی نیز دارند.

به دلایل زیادی اغلب سازمانهای غیر دولتی به عنوان پاسخی به محدودیت های مشاهده شده در عملکرد دولت یا بازار در تسهیل «توسعه» در نظر گرفته شده اند. نخست از این بحث شده که NGO ها می توانند خدماتی را ارائه کنند که برای مردمان محلی مناسب تر هستند. به این سبب که آنها با مردم در متن زندگی آنها کار می کنند تا تسهیلات مورد نیاز را بشناسند. علاوه بر این آنها قادرند آن خدمات را کارآمدتر و با اثر بخشی بیشتر تامین کنند زیرا از دانش مردم محلی بهره می گیرند و از وسایل محلی استفاده می کنند. آنها همچنین به سبب مقیاس عملیات و پیوندهایی که با مردم محلی دارند، از توانایی واکنش سریع تر در برابر تقاضاهای محلی برخوردارند. در آخر این باور وجود دارد که NGO ها برای ابعاد غیر مادی «توسعه» بویژه فرآیندهای توانمندسازی مشارکت و دموکراتیزه کردن سودمند هستند. به دلیل شیوه های استقرار سازمانهای غیر دولتی در اجتماعات محلی این بحث طرح می شود که آنها باید در برابر مردم محلی پاسخگو باشند. یعنی در خصوص اینکه چه فعالیت هایی باید انجام شود، بیشتر مردم محلی گوش دهند و در ضمن مشارکت آنها در چنین فعالیت هایی محیطی را بوجود آورند که در آن احتمال بیشتری برای تحقق توانمندسازی باشد. اگر مشارکتی این چنین گسترش یابد این فعالیت ها می توانند به توسعه جامعه مدنی نیرومند تری یاری رساند و در فرآیندهای دموکراتیزه کردن سهم شونند. (Hilhorst, 2003: 40)

از این رو سازمانهای مردم نهاد به عنوان پاسخی برای مسائل توسعه یا آنچه که «درمان معجزه آسا» نامیده شده است، مورد شرح و تفسیر واقع شده اند (Edwards and Hulme, 1995). به سبب چنین اشتیاقی اکنون مقادیر زیادی از کمک های چندجانبه و دوجانبه به سمن ها به عنوان بخشی از آن چیزی که دستور کار سیاست جدید نام گرفته، انتقال می یابد. این دستور کار به رهیافت جدید در درون موسسات بین المللی نظیر بانک جهانی اشاره می کند. بر اساس آمار سازمان همکاری های توسعه ای اروپا در نیمه دهه ۱۹۹۰ حداقل ۱ میلیارد دلار از کمک های توسعه ای رسمی را به جای آنکه به دولت های جنوب اهدا شود، بطور مستقیم به NGO ها داده است. سوئیس و هلند بیش از ۱۰ درصد کمک توسعه ای رسمی خویش را به این شیوه پرداخت کرده اند

در حالی که در مورد ایالات متحده این رقم در حدود ۸ درصد و در مورد بریتانیا این رقم حدود ۲ درصد است. بیشتر به سبب وجود منابع مالی و همچنین به سبب نبود سازوکارهای حمایتی جانشین برای اجتماعات نیازمند، تعداد NGO ها در سراسر جهان به سرعت افزایش یافته است. این رخداد بویژه به این سبب بوده که حکومت ها به عنوان بخشی از سیاست های تعدیل ساختاری از مخارج خود کاسته اند و نیز ممکن است به سبب ضعف ساختارهای حکومتی در نتیجه جنگ یا ناآرامی داخلی باشد. در هر حال ارزیابی تعداد سازمانهای مردم نهاد بسیار دشوار است. بخشی از این دشواری بیشتر به سبب مشکلات در تعریف این نهاد است که خود نتیجه روشهای مختلف ثبت NGO ها در سراسر جهان می باشد. بر اساس آمار برنامه عمران ملل متحد (یو ان دی پی) تعداد ۱۴۵۴۰۵ سمن در سال ۲۰۰۰ با اختلافات چشمگیر میان مناطق دنیا وجود داشتند. هنگامی که ارقام جمعیتی به حساب آورده شود آمار برنامه مذکور اشاره به این دارند که اکثریت عمده جمعیت جهان هیچ فرصتی برای تعامل با NGO ها به هر شیوه قابل درک ندارند. هرچند هر روزه به تعداد سازمان های غیر انتفاعی در کشورهای جهان سوم اضافه شده و این راه را برای توسعه هر چه بیشتر محلی باز کرده است. برای مثال در هند حداقل ۵ میلیون انجمن وجود دارند و در غنا ۱۱۰۰ تا ثبت شده اند (Willets, 2010:34-40).

هنگام قطع کمک های حکومتی یا کافی نبودن آنها یا گران بودن خدمات تحت هدایت بازار، می توان نمونه های متعددی از چگونگی توانایی NGO ها را برای ارائه خدمات به مردم یافت. چنین فعالیت هایی ممکن است شامل تامین رفاه اجتماعی نظیر مسکن، مراقبت های درمانی و آموزش باشد. در موارد بسیاری روشن است که بدون دخالت سمن ها شرایط حیات و کیفیت زندگی افراد زیادی بهبود نخواهد یافت. سازمانهای غیر دولتی یکی از پایه های اساسی رویکرد توسعه مردمی در گفتمان پسا توسعه است.

۴- مشارکت و توانمند سازی :

توانایی سازمانهای غیر دولتی و NGO ها برای «توانمند» کردن افراد و اجتماعات بخش مهمی از اشتیاقی بوده که از آن استقبال شده است. همانطور که رولاندز تصریح کرده است «توانمند سازی» یکی از واژه های رایج مهم سیاست توسعه از اوایل دهه ۱۹۹۰ شده است اما این اصطلاح معانی متعدد و بحث انگیز دارد. در کانون این مفهوم ایده داشتن قدرت بیشتر و در نتیجه کنترل بیشتر بر زندگی تان قرار دارد اما همانطور که رولاندز تاکید می کند این مفهوم از شیوه های مختلفی که «قدرت» می تواند تعریف شود، چشم می پوشد (Rowlands, 1997:22-23). آنگونه قدرتی که بیشتر در مورد آن می اندیشیم قدرتی است که قادر مان می کند تا دیگران را وادار به کاری کنیم که می خواهیم یا قدرتی که دیگران با آن ما را وادار به انجام کاری می کنند. این گونه قدرت را می توان «قدرت بر» نامید و اغلب به عنوان مهمترین شکل قدرت در نظر گرفته می شود به این سبب که با فرآیندهای حاشیه ای کردن و طرد همراه است که در جریان آنها گروهها تحت عنوان «بی قدرت» به تصویر کشیده می شوند. در هر حال، ابعاد دیگری از قدرت وجود دارند که می توانند شناسایی شده و باید به عنوان بخشی از فرآیند توسعه آنها را در نظر گرفت. رولاندز این ها را «قدرت برای»، «قدرت با» و «قدرت درون» می نامد. تمامی این شکل های قدرت به هم مربوطند اما تصدیق تنوع قدرت فراتر از «قدرت بر» به تدوین سیاست ها و برنامه هایی برای یاری رسانی به «بی قدرت ها» کمک می کند (Rowlands, 1998:15).

یک عنصر مهم «توانمند سازی» به عنوان یک دستاورد توسعه ای این است که کدام اشکال مداخله می تواند منجر به «توانمندسازی» شود. اغلب ادعا می شود که سمنها می توانند جماعت ها را «توانمند» سازند اما در واقعیت این گونه نیست. به این سبب که توانمندشدن چیزی است که از درون برمی خیزد (Pigg, 2002:115). اگرچه سمن ها ممکن است قادر به فراهم کردن شرایطی شوند که در آن فرآیند توانمندسازی امکان پذیر شود اما این تنها انسان ها هستند که می توانند از این فرصت ها بهره بگیرند. برای مثال بی سواد بیشتر به عنوان مانعی برای مشارکت در کار دستمزدی و زندگی سیاسی در نظر آورده شده است. سمن ها ممکن است قادر به فراهم کردن تسهیلات و آموزگار برای افراد باشند تا به آنها برای افزایش سوادشان کمک کنند، اما افراد

باید خودشان خواهان مشارکت و بهره گیری از مهارت هایی باشند که به تازگی آموخته اند. این به معنای آن نیست که مسئول محرومیت و طرد خود آدمها هستند. موانع ساختاری به روشنی وجود دارند، اما به این معناست که سمن ها را نمی توان به عنوان مسیرهای مستقیم توانمندسازی دید. آنها می توانند در فراهم آوردن شرایطی کمک کنند که در آن افراد و گروهها بتوانند خود را توانمند سازند (Willis, 2005: 102-103).

علاوه بر این «مشارکت» یکی از راههای اصلی است که از طریق آن می توان به توانمندی دست یافت. توسعه مردمی را بیشتر «مشارکتی» نامیده اند اما درک معنای آن، مهم است. از مشارکت معمولاً به عنوان اصطلاحی چترمانند برای اشاره به مداخله مردم محلی در فعالیت های توسعه ای استفاده شده که اغلب مبنایی غیر دولتی داشته اند. البته مشارکت ذاتاً متنوع است. مشارکت می تواند به چندین طریق و در مراحل مختلف اجرای پروژه های توسعه ای صورت گیرد. با آگاهی فزاینده از روابط قدرت موجود در تحقیق توسعه ای، مجریان غیر دولتی و محققان شروع به استفاده از شماری روش های مختلف برای فهم بیشتر ادراکات مردم محلی از موضوعات متعدد کرده اند. این رهیافت ها را بیشتر «مشارکتی» نامیده اند (Hardina, 2004: 571). ارزیابی مشارکتی رهیافتی است که اکنون بیشتر سازمان ها آن را پذیرفته اند (Chambers, 1997). فرض مبنایی این روش این است که به جای استفاده از اشکال بیرونی دانش و فهم «بیرونی ها» از جامعه مورد نظر، دانشی که افراد بومی در کشورهای جنوب در مورد محیطشان دارند، باید به حساب آورده شود. تکنیک های مشارکتی بطور روزافزون در موقعیت های شهری مورد پذیرش قرار گرفته و اصول مشابهی را به کار می گیرد. این ها را ارزیابی شهری مشارکتی نامیده اند که از اصول اساسی توسعه مردمی در جوامع بومی است (Moser and McIlwaine, 1999: 220).

از این گذشته مشارکت را می توان برای اشاره به مداخله مردم محلی در تعیین واقعی دستور کار سازمان های توسعه ای به کار گرفت. برای آنکه دستور کار، کاملاً مشارکتی باشد نیازمند آن است که از سوی مردمی تعیین شود که مساله مربوط به آنهاست، نباید سازمان های خارجی در مورد اولویت های اجتماع تصمیم گرفته و از مردم محلی بخواهند که برای رسیدن به آنها، تلاش کنند. دو تفسیر پیشین از مشارکت را می توان به عنوان شرکت در فرآیندهای توجه به نابرابری های قدرت در توسعه و نیز کوشش برای دانش توجه بیشتر به اشکال مردمی معرفت به جای انواع بیرونی آن بویژه شمالی اش، منظور کرد. تمرکز بر مشارکت به عنوان راهی برای توانمند سازی با این مساله ارتباط دارد. از آن جا که سمن ها در کانون چنین فعالیت هایی قرار دارند، مفهوم مشارکت به عنوان راهی برای دادن قدرت تصمیم گیری و افزایش تاثیر مردم محلی، ترویج شده است. برای نظریه پردازان و کارگزاران پساتوسعه ای نظیر رهنما (که نماینده سازمان ملل در مسایل مالی بوده) مساله مهم این است که عمل مشارکت در واقعیت چه معنایی داشته باشد. به جای وارد کردن نظرات افراد و جماعات در طرح ها و پروژه های توسعه صرفاً «برای ملاحظه»، نظرات محلی باید در شرح و بسط همه سیاست ها در اولویت قرار داشته باشد و این مشارکت به معنای واقعی محلی، مردمی و توسعه محور باشد. آنها مشارکت به معنای نئولیبرالی که با موسسات خصوصی معنا پیدا میکند را قبول ندارند و آن را ترویج دهنده توسعه به سبک نئولیبرالی می دانند و این نوع مشارکت را از نوع مشارکت در گفتمان توسعه می دانند (Rahnema and Bawtree, 1997).

۵- جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی؛ پیوند دوگانه

نهادهای غیر دولتی علاوه بر تامین امکانات در سطح مردم عادی برای مداخله و مشارکت، می توانند با حضورشان در جامعه مدنی، در جریان های گسترده تر دمکراتیزه کردن سهم باشند. مفهوم جامعه مدنی در دهه های اخیر بویژه در خصوص حرکت از اشکال خودکامه حکومت مانند رژیم های نظامی در آمریکای جنوبی یا حکومت های کمونیستی در «جهان دوم» به دمکراسی های چند حزبی، مورد توجه فزاینده ای قرار گرفته است. البته مفهوم جامعه مدنی برای اشکال دیگر سیاست های ملی نیز استفاده می شود و مفهوم «جامعه مدنی جهانی» نیز مشهور است.

به یقین ایده «جامعه مدنی» جدید نیست و ریشه در فلسفه اجتماعی و سیاسی سده های هفدهم و هجدهم دارد. با این حال در طی دهه ۱۹۹۰ تبدیل به یک «واژه رایج» در محافل توسعه شده و تقویت «جامعه مدنی» یک عنصر مهم در بسیاری رهیافت های توسعه ای شده است. برای مثال، موضوع گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۲ «تعمیق دموکراسی در جهان چند پاره شده» بود و در آن بر اهمیت آزادی و انتخاب در توسعه تاکید شد. در واقع جامعه مدنی معیاری برای سیاست برای دستیابی به توسعه مردمی و انسانی شده است. سیاست برای توسعه انسانی مهم است، زیرا مردم در هر جایی می خواهند اختیار تعیین سرنوشتشان را داشته باشند، نظراتشان را بیان کنند و در تصمیماتی که زندگی آنها را شکل می دهد، مشارکت کنند. این قابلیت ها - برای مثال بیشتر کردن گزینه های مردم - برای توسعه انسانی درست همانند توانایی خواندن و برخورداری از سلامتی، مهم هستند. یکی از شاخص هایی که برنامه عمران ملل متحد برای اندازه گیری سطح آزادی استفاده می کند، قوت جامعه مدنی است. «جامعه مدنی» همانند بسیاری از مفاهیم مشهور تعاریف زیادی دارد. در معنای وسیع کلمه، شامل فعالیت ها و سازمان هایی می شود که از دولت و بازار جدا هستند، اما بحث هایی در مورد مرزهای دقیق آن وجود دارد. این تنوع تفاسیر به دلیل جدایت گسترده آن است. در هر حال، مک آیلواین در مرور خویش بر جامعه مدنی و جغرافیای سیاسی می نویسد: اگرچه توافق اندکی در این زمینه وجود دارد که کدام فعالیت ها، بویژه بر حسب انجمن های سیاسی و اقتصادی، باید در جامعه مدنی وارد شود... آنها عموماً به سازمان های داوطلبانه، گروه های محلی، اتحادیه های تجاری، گروه های کلیسایی، تعاونی ها، سازمان های تجاری، حرفه ای و انسان دوستانه و شماری سمن های دیگر اشاره دارند. اگرچه معمولاً جامعه مدنی با این عنوان که از این گروه های متنوع ساخته شده، تعریف می شود، این تمایل نیز وجود دارد که سازمانهای غیر دولتی را به عنوان «وسایل» یا «عامل» های جامعه مدنی در نظر بگیرند (McIlwaine, 1998:416).

در سنجه های برنامه عمران ملل متحد توجه به سمن ها در جامعه مدنی به چشم می خورد. یکی از شاخص های عینی حکمرانی مورد استفاده تعداد سازمانهای مردم نهاد است. به طور کلی در رویکرد پسا توسعه سه دلیل عمده برای اهمیت سازمانهای مردم نهاد در زمینه پیشبرد دموکراسی و توسعه مردمی وجود دارد: آنها فرصت اظهار نظر را برای کسانی فراهم می کنند که در سازمان های دولتی شرکت ندارند. این اظهار نظرها ممکن است چالشی برای دولت ایجاد کند.

فرض می شود آنها با فقرا و افراد حاشیه ای، کار می کنند.

آنها با کمک اختلاف عقیده قدرت دولت را کنترل می کنند (Mercer, 2002:10-15).

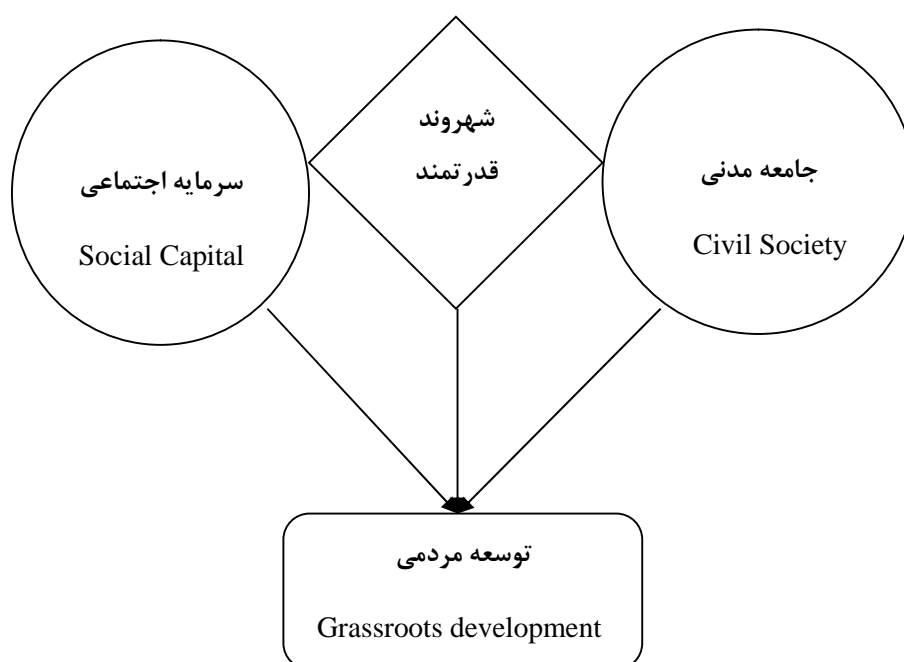
توجه فزاینده به جامعه مدنی و بویژه سمن ها در سیاست توسعه، به شدت با توجه به ایده های سرمایه اجتماعی به عنوان یک دارایی مهم برای افراد و اجتماعات در فرآیند «توسعه» همراه شده است (McAslan, 2002).

سرمایه اجتماعی به عنوان دارایی دیگری نگریسته می شود که افراد و گروهها می توانند برای مشارکت در پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خویش درست همانند سرمایه اقتصادی (مانند پول و ثروت) یا سرمایه انسانی (آموزش و سلامتی) به کار بگیرند. از این رو افراد بدون سرمایه اجتماعی کافی یا مناسب می توانند در حاشیه قرار گیرند یا دچار آسیب شوند. معمولاً سرمایه اجتماعی را به دو شکل می شناسند: «سرمایه محدود کننده» که توصیف گر پیوندهای میان افراد و گروه های با پیشینه همسان یا از یک اجتماع محلی و یا یک گروه همگن و یا گروه های همگن و هم اندیشه است، و «سرمایه متصل کننده» که پیوندهای بیرون از گروه را شامل می شود و این پیوند می تواند بین گروه های همگن و ناهمگن باشد و این نوع سرمایه اجتماعی شکنندگی بیشتری دارد (Willis, 2005:110-111). هر چند دربرگیرندگی اجتماعی آن گسترده تر است و افراد زیادی را تحت پوشش قرار می دهد.

در حالی که مفهوم پیوندهای میان مردم که می تواند برای تامین برخی نیازهای افراد و گروهها استفاده شود، به یقین به یک رهیافت توسعه ای خاص محدود نمی شود، اصطلاح «سرمایه اجتماعی» به آشکاری به عنوان بخشی از دستور کار توسعه مردمی موسسات مالی بین المللی پذیرفته شده است. برای مثال بانک جهانی شروع به استفاده از این اصطلاح به شکلی گسترده در

دهه ۱۹۹۰ کرد و اعلام داشت که سرمایه اجتماعی «پیوند گمشده» در توسعه بوده است. به این ترتیب منظور آنها این بود که سرمایه اجتماعی تکه آخر پازل توسعه است. ایجاد سرمایه اجتماعی همراه با پیشرفت هایی در بهزیستی اجتماعی و ترقی اقتصادی یک فرآیند تقویت کننده دو جانبه خواهند بود. تعریف سرمایه اجتماعی از نگاه بانک جهانی این است «قواعد غیر رسمی، هنجارها و روابط دراز مدتی که عمل هماهنگی را تسهیل کرده و مردم را قادر به انجام طرح های مشترک همکاری به منظور نفع رسانی متقابل می سازد». با این تعریف روشن می شود که فهم آنها از «سرمایه اجتماعی» به خوبی مناسب با رهیافت غیر دولتی است که موسسات مالی بین المللی آن را به عنوان بخشی از دستور کار توسعه مردمی پذیرفته اند (Sidaway, 2007: 349-355).

آگاهی، اعتماد، مشارکت اجتماعی و فرهنگ دموکراتیک و صلح محور از مبانی سرمایه اجتماعی در جوامع دموکراتیک به حساب می آیند. جوامعی که حضور تمام اقشار را برای مشارکت در جامعه فراهم کند، علاوه بر پیشبرد توسعه خود به افزایش سرمایه اجتماعی و مولفه های آن در جامعه از جمله، آگاهی، اعتماد، مشارکت اجتماعی و فرهنگ دموکراتیک کمک فراوانی خواهد کرد. شبکه های دوستان، خویشان و آشنایان اهمیت آشکاری در کمک به افراد در سراسر دنیا برای تامین نیازهای اساسی شان دارند و همچنین مبنایی اساسی برای سازمان های محلی فراهم می کنند تا جامعه مدنی را سازماندهی کنند. هر چند در شیوه ای که موسسات مالی بین المللی و بسیاری دولت ها این مفهوم را مورد استفاده قرار داده اند بر نقش افراد و اجتماع محلی در توسعه این شبکه ها تاکید شده و توجهی به مسائل ساختارهای بزرگتر مربوط به دسترسی به منابع مالی و فرصت ها نشده است. به هر حال ربط وثیق جامعه مدنی و ساختار انسانی درون آن به سرمایه اجتماعی باعث بوجود آوردن، مناسبات دموکراتیک و بومی برای سبک توسعه مردمی می شود (Willis and Stoeker, 2013: 455). علاوه بر این پیوند جامعه مدنی به عنوان بستر فعالیت هایی که منجر به توسعه مردمی میشود با سرمایه اجتماعی باعث بوجود آمدن شهروند قدرتمند می گردد و شهروند قدرتمند در یک فرآیند مسالمت آمیز، معانی توسعه را به شهروندان جامعه محلی انتقال می دهد. شکل زیر این فرآیند را نشان میدهد.



وجود جامعه مدنی پیشرو با تاکید بر مردمی و محلی بودن، همراه با افرادی که سرمایه اجتماعی بالایی دارند، باعث بوجود آمدن توسعه به سبکی بومی، محلی و دموکراتیک می شود، چیزی که گفتمان پسا توسعه نیز با تاکید فراوان بر تایید آن صحنه می گذارد. به طور کلی در مطالعات پسا توسعه و رویکرد توسعه مردمی، به جای تلاش برای نگرستن و عمل در «مقیاسی جهانی» محور توجه باید نظرات و روش های محلی باشد. این به معنای کم اهمیت شمردن توافقات و شبکه های فراملی نیست. گوستاوو استوا و مادو سوری پراکاش در فراخوانشان برای «اندیشیدن جهانی و عمل محلی» و ایجاد سرمایه اجتماعی برای مردم عضو جامعه مدنی چنین بحث می کنند:

آنچه نیاز داریم دقیقاً برخلاف عمل به شکل جهانی است: مردم به شکل جهانی می اندیشند و محلی عمل می کنند، و در همان حال همبستگی با دیگر نیروهای برقرار می کنند که همگی معتقدند مخالفت با «اندیشیدن جهانی» و «نیروهای جهانی» تهدید کننده فضاها محلی است. برای آنکه نبرد در برابر دشمنان غول آسا قوت بگیرد باید هیچ انحرافی از عمل محلی صورت نپذیرد و اندیشیدن جهانی ریشه در اندیشه محلی داشته باشد (Esteva and Prakash, 1997 به نقل از Willis, 2005: 112-113). بر همین اساس اندیشیدن جهانی و عمل به سبک محلی مناسبات عملی و راهبردی را برای توسعه مردمی فراهم می کند.

نتیجه گیری

در این مقاله ضمن پرداختن به مفهوم پسا توسعه و تفاوت آن با گفتمان توسعه، بر مناسبات و نقاط تمرکز آن اشاره کردیم و ضمن توضیح آن به تبیین مبانی و ویژگیهای مهمترین رویکرد گفتمان پسا توسعه، یعنی رویکرد توسعه مردمی پرداختیم. همانطور که ذکر شد تفکر پسا توسعه گرایی بیشتر به نظریات و تئوری هایی گفته می شود که در مخالفت با گفتمان توسعه غربی، رویکرد جدیدی در مطالعات توسعه را بنیان گذاری کردند که دال مرکزی آن مخالفت با گفتمان توسعه لیبرالیستی و غربی بود. با جمع بندی نظرات دانشمندان رویکرد پسا توسعه و استخراج پنج اصل اساسی این رویکرد به عنوان رویکرد توسعه مردمی که دانشمندان در تقابل با رویکرد غربی سازی توسعه در مورد آن بحث می کنند، به تبیین و توضیح آن بر اساس اصول استخراج شده پرداختیم. توسعه مردمی از اصول اساسی گفتمان و عصر پسا توسعه محسوب میشود. رویکرد توسعه مردمی نشان میدهد که رویکرد غیر انسانی و خود تخریبی گذشته به سر آمده است. به طور کلی پسا توسعه گرایی شیوه تفکر و شیوه زندگی ایجاد شده توسط توسعه مدرن را رد می کند، با این هدف که برداشتهای فرهنگها و فلسفه های غیر مدرن و غیر حزبی را احیا کند. از این منظر توسعه مدرن غربی، مخرب بود تا سازنده و باید به جای استقبال از آن در مقابلش ایستاد. در کلام از منظر آنها توسعه تقریباً مسئله بود، نه راه حل. در واقع پسا توسعه گرایی و توسعه مردمی، برآیند شکستهای عصر توسعه و نوسازی در حوزه های اجتماع، طبیعت و مهمتر از همه فرهنگ است. به بیان بهتر، این رویکرد نتیجه انتقادهای مختلف بر توسعه است که ریشه در فرهنگ دارند. لذا پسا توسعه گرایی همواره با سلاح فرهنگ و انسان گرایی به میدان آمده است و رویکرد توسعه مردمی نیز بر اساس مبنایی فرهنگی و انسان گرایانه بوده است.

پسا توسعه محصول انتقاد های بنیادینی به منطق اقتصادی و رشد گرایی توسعه، عام گرایی و غرب محوری توسعه، تخریب طبیعت و صنعت گرایی روزافزون و الگوی توسعه دولتی با محوریت برنامه های کاری و صنعتی بود. همه این انتقادهای نهایتاً ریشه در فرهنگ دارد. اقتصاد مداری در مقابل بی توجهی به فرهنگ، عام گرایی و غرب گرایی در مقابل بی توجهی به الگوهای فرهنگی خاص در جهان، صنعت گرایی روزافزون و تسلیم فرهنگ و تفکر انسانی به تکنولوژی و نهایتاً دولت گرایی در توسعه و کم توجهی به دانش بومی و محلی، سبب شکل گیری انتقادات رادیکال فرهنگی بر توسعه شده اند، به گونه ای که از پایان عمر توسعه صحبت میکنند. هدف رویکرد توسعه مردمی در گفتمان پسا توسعه، اعمال حاکمیت فرهنگ و اندیشه های انسانی بر توسعه است. به بیان دیگر، عصر نوین پسا توسعه، در راستای آموزش و بازآموزی صلح، حقوق بشر، احترام به حقوق هم نوع، اخلاق، فرهنگ و توسعه

انسانی است. گفتمان تقلیل گرایانه توسعه با تاکید بر مباحث تکنیکی توسعه در جهان سوم، از مباحث فرهنگی به دور مانده و نقش عامل انسانی را در این مناسبات به شدت کاهش داده بود. گفتمان پسا توسعه با طرح مفهوم توسعه مردمی علاوه بر افزایش نقش عامل انسانی در صدد ادغام حوزه های اجتماعی و فرهنگی در درون محورهای مختلف توسعه بود. پسا توسعه گرایان همچنین با فرهنگ اقتصادی شده گفتمان توسعه مخالفت میکردند و میگفتند فرهنگ به مثابه تجارت و اقتصاد در سرمایه داری صنعتی متاخر، بر سایر ابعاد زندگی انسانی سایه می افکند و به انسان به مثابه یک شی اقتصادی و بدون ارزش انسانی نگاه میکند. بر همین اساس در گفتمان نوین توسعه پسا توسعه گرایان، نوعی دموکراسی جدید در حوزه توسعه به وجود آمده است که نه تنها در سطح کلان، یعنی قومیتها، جنسیت و غیره، بلکه در سطح خرد و گروههای کوچک نظیر خانواده و روابط دوستی، تجلی یافته است و انسان گرایانه بودن و بومی بودن دو وجه مهم آن هستند. فضای دموکراتیک نوین، پایه های توسعه و روابط آن را دست خوش تغییر کرده و در این فضای تعاملی ساختار اجتماع، گروه ها و هویتهای مختلف، عنصر ذاتی پیشین پیوند دهنده خود را از دست داده اند، زیرا الگوهای پیونده دهنده جدیدی با دعاوی اعتباری و معرفتی خاص در جامعه منتشر شده اند. از لحاظ فلسفی در واقع، این مرحله، گام گذار از اخلاق، هنجارها و هویت تعیین شده، داده شده و تجویز شده به اخلاق، هنجار و هویت اکتساب شده و خود انتقاد است. رویکرد توسعه مردمی نیز بر اساس اصول فرهنگی، سیاسی و انسانی مبنای توسعه را مردم قرار داده و حرکت توسعه را مشارکت محور و بر محوری دموکراتیک و محلی تحلیل میکند. مخاطب توسعه مردمی نه طبقات همانطور که در گفتمان توسعه بود، بلکه اقشار مختلف مردم هستند. اهمیت متغیر مردمی باعث تغییر توجه به سازمانهای غیر دولتی (NGO) با رویکرد محلی می شود. در واقع NGO ها واجد سرمایه ای نوظهور هستند که دولتها تا حد زیادی از آن بی بهره اند و آن دانش بومی و محلی است که به عنوان سرمایه اجتماعی اعضای آن محسوب می شود. وجود سازمانهای غیر دولتی باعث انتقال وظایف توسعه ای به این سازمانها و تمرکززدایی از ساختار بوروکراتیک توسعه می شود و این خود باعث رشد جامعه مدنی، توانمند سازی مردم و افزایش سرمایه اجتماعی اعضای جامعه می شود، چرا که ساختار توسعه مردمی، ساختاری دموکراتیک و بومی است که با تاکید بر محلی گرایی سیستم نیاز سنجی را از پایین به بالا (بر عکس گفتمان توسعه که از بالا به پایین است) متحول کرده و سبب شناسایی نیازهای ریشه ای اعضای جامعه می شود و با تاکید بر تامین نیاز، توسعه را به حیطه های دیگر جامعه محلی گسترش می دهد. به هر ترتیب رویکرد توسعه مردمی بر اساس گفتمان پسا توسعه با ارضاء نیازهای اعضای جامعه، کارکرد آن را به سایر حوزه ها نیز گسترش داده و باعث بوجود آوردن توسعه ای انسان محورانه میشود که در آن نیاز سنجی و ارضاء آن توسط نهادهای مدنی و غیر دولتی و با استفاده از جامعه مدنی انجام می شود و این امر نیز باعث گسترش سرمایه اجتماعی و توانمند سازی مردم می شود. امروزه گفتمان پسا توسعه رویکردهای خودش را گسترش داده و با جهانی کردن توسعه مردمی، گفتمان توسعه غربی را به عقب رانده و باعث توجه نهادهای بین المللی و داخلی به اقشار کم درآمد و مردم عادی در برنامه های توسعه کشورهای مختلف شده است.

پی نوشتها

۱. منظور از غربی - شمالی (Western-Northern) در واقع همان دسته بندی الگوهای توسعه مدرنیستی بر مبنای شمال - جنوب و غربی - شرقی است. گفتمان پسا توسعه تاکید می کند که گفتمان توسعه مدرن به صورت خطی و به مثابه الگوی هژمونیک از سمت کشورهای غربی و یا کشورهای شمال به سمت کشورهای شرقی و یا کشورهای جنوب سرازیر می شوند.

- 2- Development as an ideology and a social vision
- 3- Ivan Illich
- 4- Colonialism
- 5- Arturo Escobar
- 6- Gustavo Esteva
- 7- Harry S. Truman
- 8- M. Ranama
- 9- W. Sachs
- 10- J. Ferguson
- 11- S. Latouche
- 12- G. Rist
- 13- F. Sabelli

- 17- Grassroots development
- 18- International Labor Organization (ILO)
- 19- Basic Needs Approach (BNA)

۲۰- در بعضی از قسمتها برای جلوگیری از بلند شدن جملات به جای سازمانهای مردم نهاد از کلمه سمن استفاده شده است.

- 21- Non-governmental organization
- 22- Oxfam
- 23- Save the Children Fund
- 24- 'The magic bullet
- 25- New Policy Agenda (NPA)
- 26- Participation and Empowerment
- 27- Participatory rural appraisal (PRA)
- 28- Participatory Urban Appraisal (PUA)
- 29- Dissent
- 30- Bonding capital
- 31- Bridging capital
- 32- International financial institutions (IFIs)

- | | |
|--|--------------------------|
| 14- Outsiders | 33- Powerful Citizenship |
| 15- frugal | 34- Gustavo Esteva |
| 16- good people' everywhere to think and work together | 35- Madhu Suri Prakash |

منابع

1. Chambers, R. (1997) **Whose Reality Counts? Putting the First Last**, London: Intermediate Technology Books.
2. Edwards, M. and D. Hulme (1995) '**NGO performance and accountability: introduction and overview**' in M. Edwards and D. Hulme (eds) *NonGovernmental Organisations – Performance and Accountability: Beyond the Magic Bullet*, London: Earthscan, pp. 3–16.
3. Escobar, Arturo (1995) **Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World**, Princeton: Princeton University Press
4. Frangie, Samer(2011) **Post-Development, Developmental State and Genealogy: condemned to developed?** Third world Quarterly, vol.32, Issue7, Pp: 1183-1198.
5. Friedmann, J. (1992) '**The end of the Third World**', Third World Planning Review, vol.14, No.3.
6. Hardina, Donna (2004) **Linking Citizen participation to Empowerment Practice**, Journal of Community Practice, Vol.11, Issue,4, pp: 569-581
7. Hettne, B. (1995) **Development Theory and the Three Worlds**, 2nd edition, Harlow: Longman.
8. Hihorts, Dorothea(2003) **the Real World of NGOs: Discourses, Diversity and Development**, Zed books.
9. Hunt, D. (1989) **Economic Theories of Development: An Analysis of Competing Paradigms**, London: Harvester Wheatsheaf.
10. Kleymeyer, Charles david (1994) **Cultural Expression and Grassroots Development: Cases From Latin America and the Caribbean**, Lynne Rienner Publishers,
11. Li, Bingshui and Lichun Cao (2011) **The Study of Grassroots Non-Profit Organizations Development in China**, Modern Management) Vol. 1 Issue 3, p188-192.
12. Mercer, C. (2002) '**NGOs, civil society and democratization: a critical review of the literature**', Progress in Development Studies2 (1): 5–22.
13. McAslan, E. (2002) '**Social capital and development**', in V. Desai and R. Potter (eds)*The Companion to Development Studies*, London: Arnold, pp. 139–43
14. McIlwaine, C. (1998) '**Civil society and development geography**', Progress in Human Geography22 (3): 415–24.
15. Moser, C. and C. McIlwaine (1999) '**Participatory urban appraisal and its application for research on violence**', Environment and Urbanization11 (2):203–26
16. Pieterse, J. N.(2000). **After post-development**, Third World Quarterly.21 (2), p. 175-191.
17. Pigg, Kenneth(2002) **Three faces of Empowerment: Expanding the Theory of Empowerment in community Development**, Vol.33, Issue 1, pp:107-123.
18. Rahnema, Majid and Victoria Bawtree(1997) **The Post-Development Reader**, London: Zed Books,
19. Rist ,Gilbert(2003) **The History of Development: From Western Origins to Global Faith**, Expanded Edition, London: Zed Books
20. Rowlands, J. (1997) **Questioning Empowerment: Working with Women in Honduras**, Oxford: Oxfam.
21. Rowlands, J. (1998) '**A word of our time, but what does it mean? Empowerment in the discourse and practice of development**', in H. Afshar(ed.)*Women and Empowerment: Illustrations from the Third World*,Basingstoke: Macmillan, pp. 11–34
22. Sachs, Wolfgang (1992) **the Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power**, Ney york: Wiwatersrand University Press.
23. Sachs, Wolfgang (1992) **the Development Reader. A Guide to Knowledge and Power**, London: Zed Books .
24. Seyfang ,Gill and Adrian Smith (2007) **Grassroots innovations for sustainable development: Towards a new research and policy agenda**, Environmental Politics, Vol. 16 Issue 4, p584-603.
25. Shaffer, Paul(2012) **Post-development and Poverty: an assessment**, Third world quarterly, Volume 33, Issue 10, pp: 1767-1782
26. Sidaway, James (2007) **Spaces of Post development**, Progress in Human Geography, 31 (3) pp:345-361
27. Simon, David (2005) **Post development and Post-Colonialism: Separated by Common Ground?** Forum for Development Studies, Volume 32, Issue 2, pp:321-340.
28. Willis, Catherine and Randy Stoeker (2013) **Grassroots organizations and Leadership Education, Community Development**, Vol.44, Issue.4, pp: 441-455
29. Willetts, Peter (2010) **Non- Governmental Organizations in world Politics: the Construction of Global Governance**. London: Routledge.
30. Willis, Katie(2005) **Theories and Practices of Development**, New York: Routledge

پسا توسعه گرایی و بازنمایی های انتقادی از گفتمان توسعه؛ رویکردی مردمی / ۶۳

31. Ziai.A(2007). **Exploring post-development theory and practice, problem and perspectives**. London; New York: Routledge.

– منظور از غربی – شمالی (Western-Northern) در واقع همان دسته بندی الگوهای توسعه مدرنیستی بر مبنای شمال – جنوب و غربی – شرقی است. گفتنمان پسا توسعه تاکید می کند که گفتنمان توسعه مدرن به صورت خطی و به مثابه الگویی هژمونیک از سمت کشورهای غربی و یا کشورهای شمال به سمت کشورهای شرقی و یا کشورهای جنوب سرازیر می شوند.

- 2- Development as an ideology and a social vision
- 3- Ivan Illich
- 4- Colonialism
- 5- Arturo Escobar
- 6- Gustavo Esteva
- 7- Harry S. Truman
- 8- M. Ranama
- 9- W. Sachs
- 10- J. Ferguson
- 11- S. Latouche
- 12- G. Rist
- 13- F. Sabelli
- 14- Outsiders
- 15- frugal
- 16- good people' everywhere to think and work together
- 17- Grassroots development
- International Labor Organization (ILO)
- Basic Needs Approach (BNA)

– در بعضی از قسمتها برای جلوگیری از بلند شدن جملات به جای سازمانهای مردم نهاد از کلمه سمن استفاده شده است.

- 20- Non-governmental organization
- xxii Oxfam
- xxiii Save the Children Fund
- xxiv 'The magic bullet
- xxv New Policy Agenda (NPA)
- 25- Participation and Empowerment
- xxvii Participatory rural appraisal (PRA)
- xxviii Participatory Urban Appraisal (PUA)
- xxix Dissent
- xxx Bonding capital
- xxxi Bridging capital
- xxxii International financial institutions (IFIs)
- 32- Powerful Citizenship
- 33- Gustavo Esteva
- 34- Madhu Suri Prakash